

امیر المومنین عرضی اهد علیه با جمعی نسبته بود ما که چشم وی بر غیر افتاد
 گفت یکدیگر بد این سگ را که دشمن خداست و در روز بر تو موم
 بر حرب یا تنبیه وی سگ کرد و ایشانرا از قنوت عدد ما اختیار وی
 میکرد آن جمعی بر این گفتند امیر المومنین عرضی اهد علیه چنین
 رسول صلی الله علیه و سلم رفت و قصه را بار گفت رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که در ایام امیر المومنین عرضی اهد علیه شکم کرد
 و بدست سگ و ستمتیه بر نگاه داشت و پیش رسول صلی الله علیه
 در آورد و جمعی از انصار را گفت پیش رسول صلی الله علیه و سلم
 بنشینید و از توفیق این سگ این جهان شد رسول صلی الله علیه و سلم
 گفت بر ایستادید ای عمر و پیش ای ای عمر گفت جبر اهد ای
 عمر گفت از برای اسیران که در دست شماست رسول صلی الله
 علیه و سلم گفت ستمتیه جبر او بخیتی گفت روی ستمتیه نای بسیار
 که هرگز نای ما کاری نکرد رسول صلی الله علیه و سلم گفت راستی پیش
 آنکه بریز آستی عرضی گفت جبر برای این مهم نیاید ام رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که باصفوان بن اُمیه ستمتیه و اهل قلیب آباد

نکردی و چون ادای دین و تهنید عیال تو بر خود گرفت بعد از نماز
 تو از برای این محسوم آری اما خدا ای تعالی میان تو و مراد تو حاجل
 گشت عمر گفت که ای میبدم که تو رسول خدا می و از غایت اجل
 انکار تو کردیم صدق تو بر من ظاهر شد زیرا که ازین حال غیر من
 و صفوان بخاکس خبر بداشتند ترا ازین حال خبر نداده است
 که خدا ای تعالی ثبوت خدا ای تعالی را که مراد ولست اسلام مشرف
 کرد ایستد رسول صلی الله علیه و سلم با اصحاب گفت برادر خود را احکام
 اسلام بیاموزید و قرآن تعلیم دهید بعد از آن حضرت مرحمت بکند
 طایفه و خلق را بخدا ای خواند و جمعی کشتی بر بسطه وی بر ولست
 اسلام مشرف شدند **از اهل التبت** که عارت بن ابی قریه پیش رسول
 صلی الله علیه و سلم آمد تا اسیران خود را بستاند و از برای فدیه بستاند
 نیز کای آورده بود اما در راه بهمان گرد چون رسول صلی الله علیه و سلم در آمد
 و طلب اسیران کرد رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که فدیه چه آورده گفت
 هیچ نیآورده ام فرمود که گو آن شتران و گوسفند که در فلان موضع
 که آستی عارت گفت استند ان لالا الله و انک رسول الله بان

نکردی